

استبداد واقعیت

گفت‌وگو با جیلر پورته کوررو، فیلمساز ایتالیایی به مناسبت چهل ساله شدن فیلم نبرد الجزیره

ترجمه هادی همای

همه می‌پرسند که شما چرا این‌قدر کم فیلم می‌سازید؟

درست است من هر ۸ یا ۹ سال یک فیلم می‌سازم. به آدم مهمی می‌مانم که فقط به زنی که خیلی به او می‌خورد می‌تواند عشق بورزد. من فقط می‌توانم فیلمی بسازم که کاملاً عاشق‌اش باشم. اگر فهرست

فیلم‌هایی را بخوانید که ساختن‌شان را قبول نکردم، مثل مأموریت و بستون و Bethune و غیره، یک کتابچه نغم می‌شود. وقتی فیلم می‌سازم، پول زیادی گیرم می‌آید. من با فداقت سر می‌کنم و با

پولی که بابت فیلمسازی به من می‌دهند می‌توانم ده سالی در رم زندگی کنم. هم‌بم قبول کرده‌ام که با من با فداقت ولی با سربلندی بسیار، سازم. ما با هم

بسیار صمیمی هستیم. او زیبایی‌شناسی موسیقی کنسرواتوار ندریس می‌کند و اگر من تعبیر شغل می‌دادم، میل داشتم آهنگساز شوم تا فیلمساز. من

خیلی بد پیانو می‌زنم، اما آن قدر بدم که بتوانم آهنگ بسازم. برای تمام فیلم‌های مستندم و کاپو و نبرد الجزیره آهنگ ساختم. به عقیده من فیلم، ترکیبی از شکل و محتوا است، اما ترکیبی که بر اساس کنترپوان صوت و تصویر است. تصویر ذهنی

همیشه مهربان تر تصویر صوتی نیست برای نوشتن فیلم. بعدی‌ام چهار صفحه را برای موسیقی موعظ کردم.

پیش از حریف زدن از نبرد الجزیره می‌شود بگویید چرا فیلمساز شدید؟ و چه کسی در سینما و ادبیات بیش‌ترین تأثیر را در شما گذاشت؟

اول از همه فیلمساز ایتالیایی روبرتو روسیلینی. به نظر من او مهم‌ترین شخصیت برجسته تاریخ سینما است. چون دیدگاه کاملاً تازه‌ای از واقعیت ارائه می‌داد. حقیقت حسرتی که پیش از آن از من نبود.

لذا روسیلینی کسی است که بیش از همه دوستش دارم. دوست خوبی بودیم. بود و همیشه تحسین‌اش می‌کردم. نویسنده‌ای که نفوذ شدیدی در من گذاشتند (ایساک باشویس سینگر) Isaac Bashevis Singer بود. من در اروپا و خارج از ایتالیا با خنثی

یهودیان آشنا نبودم، بنابراین، نه فقط برای داستان‌های سینگر، بلکه برای داستان‌نویسان مشابه دیگر هم شوق بسیار پیدا کردم.

مقصود من این نیست که بگویم او از همه مهم‌تر است بلکه کسی است که بیش‌تر یادش می‌کنم. گذشته از هر چیز، عامل اصلی در تأثیر خلافت من

مطالع حاضر نلیل مونس کوکوست از جرارد پری Gerald Peary متفکر سینمایی لس‌آنجلس نامبر و منتقد نویسن در ۱۹۱۱ و ۱۹۲ و گفت‌وگوئی تلفنی مارا با اسپوزیتو Maria Esposito از سایت اینترنتی nws در ژوئن ۲۰۰۴ با کارگردان سیاسی‌ساز ایتالیایی جیلر پورته کوررو.

شان نزول ترجمه این مصاحبه نخست ۴۰ ساله شدن نبرد الجزیره است و دیگر حرف‌های ناگفته فیلمساز متعددی که اغلب فیلم‌هایش نظیر دریای عمیق آبی، کاپو، بوزوان و نبرد الجزیره در ایران به روی پرده رفته است و برای خواننده ناشناس نیست. به‌عبارت‌حال خواننده نظرات سینمایی و سیاسی او که گاه با چاشنی طنز همراه است، خالی از لطف نیست. ضمن مصاحبه وقتی که مصاحبه‌گر از او می‌خواهد اسامی را جزء خبرنگاران جشنواره ویز جا بزند، پورته کوررو جواب می‌دهد: «آن‌جا جاسپکاری می‌بینی؟ آن‌جا سگاری بیش‌تر از شما ناشناس ورود به جشنواره دارد.»

روسیلینی بود. من با قدرتی فیزیکی هم دوست بودم که آدمی بود بسیار هوشمند و تک‌منسج و خلاق اما سینمایی که من دوست داشتم و می‌خواستیم بسازم از دنیای فیزیکی خیلی دور بود. تکرار می‌کنم؛ الگوی من روسیلینی بود. او علق و علاقه‌ای را به واقعیت داشت که من دارم. حدود سه سال پیش بی‌بی‌سی کارهای ما را استبداد واقعیت خواند. در فیلم‌هایم وقتی که مجبور به انتخاب فاصله‌گذاری از واقعیت شوم یا از تأثیراتی استفاده کنم تا شهرتی بماند ابرم همیشه این امکانات را نفی کردم و به واقعیت چسبیدم.

فیلم نول معصوم ۱۹۷۹ شما را در امریکا کم دیدماند.

یک داستان معاصر از مبارزان بانک برای استقلال است. به نظر من فیلم خوبی نیست. من داستان یک اقدام تروریستی را علیه فرانکو می‌گفتم. در همین حال که به‌شدت با کشتن تروریستی اکتو مورو (نخست‌وزیر وقت ایتالیا) در ۱۹۷۸ مخالف بودم می‌توانید این تضاد را در فیلم احساس کنید.

توتل با داشتن ستارگان اروپایی جیان ماریا ولونته Gian Maria Volunato و آنجلینا ماسولینا

Angelina Molina در ایتالیا فروش کرد و همان سال جایزه بهترین کارگردانی نهمین شد و بین منتقدان اختلاف افتاد. در اسپانیا دست‌راستی‌ها چیزهایی به طرف برده برتاب می‌کردند. لذا مجبور شدند نمایش فیلم را قطع کنند. **میل دارید در مورد فیلمنامه‌های که در حال نوشتن‌اش هستید حرفی بزنید؟**

یک داستان عاشقانه است که در شمال ایتالیا و در خلال جنگ اتفاق می‌افتد. بین یک کشیش ارتش که عاشق دختری می‌شود و برخلاف اساس‌اش با این عشق مبارزه می‌کند. فیلم به‌شدت ضد جنگ است. در فیلمنامه این جمله است: «زنا زمانی جایز بود و الان حرام شده، چرا در آینده جنگ حرام نشود؟ مردی که این حرف‌ها را می‌زند یک آنارشیزست دوست‌داشتنی است. فیلم بسیار پرخرج از آب درمی‌آید. لذا تهیه‌کننده‌ام گفت که از ستاره‌ها استفاده کنم. بازیگری که من ترجیح می‌دهم «دنیرو» است اما همان تک‌مستقیم او به این نقش بخورد. نظر من این

مهم نیست. کسی است که خیلی باعوش نیست. یک آدم معمولی است. تنها چیزی که می‌دلم این است که او به آن نوع موسیقی که الان دارم می‌سازم. بسیار مربوط می‌شود. شش ماهی طول می‌کشد که نمایش‌اش ببندم. اما همان طور که می‌دانید، بسیار به ندرت فیلم می‌سازم.

از آخرین باری که با شما حرف زدیم؛ شاید بزرگ‌ترین تغییر زندگی‌تان این باشد که به مدیریت جشنواره و نیز انتخاب شدید. چرا همچو سستی را پذیرفتید؟

خیلی از ما سؤالان؛ فیلم احساس می‌کردیم که کارهای‌مان سال به سال جذابیت‌شان را از دست می‌دهد و نزول می‌کند. ما ایتالیایی‌ها و فرانسوی‌ها و امریکایی‌ها و غیره که هر سال با هم دیدار می‌کردیم با غصه به این قضایا فکر می‌کردیم که چه‌طور با ۶۶٪ فیلم‌های تفریحی و پان‌رسانه‌ای، ما فضای کم و کثری برای جولان داریم. با پذیرش مدیریت جشنواره و نیز به خودم گفتیم باید



خیلی از ما سؤالان؛ فیلم احساس می‌کردیم که کارهای‌مان سال به سال جذابیت‌شان را از دست می‌دهد و نزول می‌کند. ما ایتالیایی‌ها و فرانسوی‌ها و امریکایی‌ها و غیره که هر سال با هم دیدار می‌کردیم با غصه به این قضایا فکر می‌کردیم که چه‌طور با ۶۶٪ فیلم‌های تفریحی و پان‌رسانه‌ای، ما فضای کم و کثری برای جولان داریم.

از این مایخ‌نویاری بی‌فایده دست بکشید. باید با ایجاد فضای باز، و اگر شد، معبد مؤلفان، چهارم چه‌می‌ی از جشنواره مرخص کنیم. پارسال در ونیز یک گروه‌هایی اولیه مؤلفان برگزار شد که بسیار شلوغ بود. ۹ برنده اسکار، به علاوه بروس برسونفورد و فولکر شیلدورف. ۹ برنده شیر طلایی ونیز، ۷ برنده جایزه کن، یک برنده جایزه نول، گابریل گارسیا مارکز، قضیه این نیست که من مدیر خوبی هستم، من مدیر بسیار بدی هستم! اما نظر، نظر بسیار مهمی بود؛ چه‌طور به سینما با تکیه به سه آن برگردیم، با حمایت از حقوق مؤلفان، و فضای بازی برای فیلم‌ها و کارهایی نظیر از نفس‌نفسانه (ژان لوک گدار) و پاییزان (لوکینو ویسکونتی)، که باعث غای کیفیت است.

در مقام یک کارگردان ونیزی چه‌طور با جریان اصلی فیلمسازی کنار می‌آید؟
 فیلم‌های سرگرم‌کننده نازل شده‌اند. با برش‌های سریع و وسوسه و ادب‌آب جاده‌های ویژه، فیلم‌ها بچه‌گانه شده‌اند آن‌ها چیزی به ما نمی‌گویند. باید با این‌گونه معیارسازی‌ها جنگیم. ما حتی در محصولات بزرگ سعی کردیم آن‌ها را که شخصی‌تر بودند، پیدا کنیم. من حالا در اورلین شروع کرده‌ام و اولین فیلمی که انتخاب کردم برش‌های کوتاه را برت را برت اتمن بود. اسکورسیسی هم از عصر معصومیت گفت و گفت من فیلم را به تو می‌دهم. گفتی: بسیار خوب. همین که تمام‌ش کردی لوانه دفرس.

فیلم را بخر فیتید؟
 خیر. هرگز ندیده فیلم را نمی‌گیرم. حتی اگر عیسی مسیح ساخته باشد و من به اسکورسیسی بسیار علاقه دارم، و او را در حد عیسی مسیح می‌دانم (می‌خواند) و در مورد سینمای جدید ایتالی؟

است که با «کون کاستنرو» و جولیا رابرتو، تماس بگیرم. کاستنر صورت بسیار معصومی دارد. من او را در فشت رویاها و رقصنده با گرگ‌ها و تئوگراف‌تندیران دیدم. بنابراین او برای نقش کشیش مناسب است. جولیا رابرتو را در زن، زیبا دیدم و فکر کردم مناسب نیست. ولی در نیمه مرده‌ها مرا بسیار تحت‌تأثیر قرار داد. باورکردنی است! این همه تغییرا دختر جوان قصه من در حال مرگ است. تا سه ماه زنده می‌ماند. از مرحله خنده به گریه می‌روند. بسیار شکننده است. برای این زن نقش بسیار خوبی است. لذا برای بازیگر دولی به امریکا می‌آیم. بازیگران من که می‌خواهم جوان هستند و شاید فیلم‌های مرا نشان‌اند، به خصوص جولیا رابرتو نمی‌شناسد.

جریان فیلم جنگ جهانی اول‌تان به کجا رسید که موقتاً اسمش را گذاشته بودید؟
 گفته؟
 پیش‌اندازم که بتوانم بنامم. فیلم بسیار پرخرجی است. شامل یک صحنه میدان جنگ در «کاپورتو» Caputo است که ۱۰۰۰ بازیکن دارد. ما به ستاره بزرگی مثل کاستنرو یا پاییزو نیاز داریم، نه یک نیمه ستاره. نه، با جولیا رابرتو حرفی نزدیم. من به دو ستاره بزرگ مرد نشان‌اش می‌دهم. اگر پسندیدند، می‌سازیم. ولی همان تک‌مستقیم باشد. لذا دارم یک فیلمنامه دیگر می‌نویسم، تعلات‌ها. یک قصه بسیار غیرمعمول درونی از مردی که فکر می‌کند علامت‌ها پیش از پیش نشان معده حسرت حمایت است. به سرکش‌توق به ذهنم گذشت که تنها دورای که او واقعاً احساس امنیت می‌کند یک سالگی، سه سالگی، چهار سالگی است. این مرد کی هست؟

تا سه سال پیش، سینمای ما داشت بسیار بسیار خراب‌تر از درخشان‌ترین لحظات نورالتاجیم می‌شد. اما حکیم سینمای ایتالیایی پیدا کردیم که می‌توانیم از آن دفاع کنیم. من از کودکان دزدیده شده بسیار خوشم آمد. من به ریجنی تورینستی Ricci Tognazzi، مارکو ریسی Marco Rissi شاید سالواتورس سالواتورس Salvatoris فکر می‌کنم. آن‌ها یاقی جدید رئالیسم هستند. دست‌آستر آن‌ها چشم‌های واقعیت را باز کردند و شعر را بافتند. من می‌گویم هیچ‌کس نمی‌تواند این‌ها را از من دور بزرگی چون برادران تایوانی و برتولوچی و روسی و اسکولا داریم و کهنه کارهایی مثل خودم. اما خبری هست که چیزی سرانجام دوباره در حال رشد است. من خیلی خوشبین‌ام. شاید خیلی‌ها به فیلم‌های من و جفری کال پارسال یک فیلم مستند تلویزیونی از دیدار دوباره افراد و لوکیشن نبرد الجزیره ساختند.

پس چیزی که او گفت بسیار به پیام شما از نبرد الجزیره و بسوزان شباهت دارد. بله، همان نظر است. من در فیلم‌های من همیشه به دنبال این هستم که آیا برای ما زانرا انگلیسی زبان هم نسخه‌ای تدارک دیده‌اند؟ زین‌تونس بسیار سخت است، چون قهرمانان به فرانسه یا عربی صحبت می‌کنند. من فیلم را برای کن جوبه و سبکت کریم و از این نوع نوبه سبکتی بدم می‌آید. وقتی کاری می‌کنی که شبیه سرقت واقعیت است و باید بیش از هزاربار آماده‌اش کنی، شکم درد می‌گیری. اما می‌دانم که نفعی در آن است. وقتی که فیلم در ایتالیا نمایش داده شد هزار روزنامه‌نگار تقاضای مصاحبه کردند. بگذارند شرح بدهم که این عشق به واقعیت و واقعیتی که احاطه‌مان کرده مقدر به دوش من سنگین می‌کند. من فقط چهار روز برای تست بازیگران فیلم نبرد الجزیره صرف کردم؛ اما یک ماه برای شیوه صحیح فیلمبرداری تلاش کردم تا حتی واقعی بودن

من با رئیس جمهور الجزایر - فر فیلم - صحبت کردم
 او چیزهای بسیار مؤثری گفت
 چون یک ماه بعد گذشته شد، ما نمی‌دانستیم به دست کی
 او گفت نمی‌دانم می‌توانم وظیفه‌ام را به انجام برسانم و الجزایر را
 به مسیر درست بکشانم. اما اگر هم نتوانم، مردم الجزایر
 و جوانان آن توان را دارند که باز را به مقصد برسانند



آن فیلم دقیقاً مستند نبود. بازگشت زوربین به‌مدت من بود پس از ۲۵ سال به الجزیره، ولی این‌بار با وضعیتی کاملاً متفاوت. من در ۶ روز یک فیلم کوتاه یک ساعته ساختم. بازگر اصلی من یوسف سعیدی هنوز آن‌جا بود. با هم حرف زدیم و توصیه‌هایی به من کرد و وضعیت تازبا (فصحه) را تسلیم داد. دانشم حسین رفیعی برای فیلمسازی مفید است. برنامه در ایتالیا در فرصت مناسبی پیش شد. چون تعداد کمی کاربرا را از داخل دیده بودند کنجکامی بسیاری تولید کرد. برای فیلم ۲۵ سال قبل، الجزایری‌ها اجازه دادند که هر جا دلم خواست بروم. بسیار لطف کردند که گذاشتند از زندان فیلم بگیرم. ما حتی از مسجد و قبرستان مسلمانان هم فیلمبرداری کردیم. وقتی که به دانشگاه رفته، با چند دانشجوی جوان افرامی بحث مجادله کردم. بعضی‌ها طرفدار و بعضی‌ها علیه ما بودند. نزدیک بود جنگ بشود. پسرمارکو هم فیلمبرداری بود. او ۲۶ ساله بود اما قبلاً در این شهر الجزیره بود. توی شکم مادرش با این وصف آن را دیده بود.

را به بهترین وجه اقامه کند. مشکل پیدا کردن نوع درست حالتی بود به تقلید از فیلمبرداری فائده‌دار با کنتراست‌های شدید مثل فیلم‌های خبری. با وجود این، چون باید در نیمه‌نمایش داده می‌شد و مردم برای دیدن پول می‌دادند باید شکوه حماسی و زیبایی نامرئی می‌داشت. بنابراین یک ماه طول کشید تا تکنیک لازم را کشف کردیم. روشی که دست آخر پیدا کردیم این بود که یک کپی از نگاتیو اصلی بگیریم و بعد از کپی فیلمبرداری کنیم.

مقدمت تهیه‌کننده طول کشید و آیا تهیه‌کننده بود مشکل بود؟
 هر چند فرصت نوشتن سناریو بسیار کوتاه بود. فقط دو ماه - مرحله تحقیقات بسیار طولانی شد. فرنگ سولیماس فیلمنامه‌نویس و من چندین و چند هفته تلاش کردیم می‌توانیم با تصویرسازی از واقعیت و بحث حاکم را به‌مدت بیابانیم. بعد به فرانسه رفتیم و با مقامات بلندپایه جزایری جریب‌وحشای طولانی کردیم. لذا گسب این اطلاعات مدت مدیدی طول کشید و نوشتن فیلمنامه مدت کمی وقت گرفت تهیه‌کننده بودجه برای فیلم بسیار سخت بود. هرچند که من با تهیه‌کنندگان رابطه خوبی داشتم چون فیلم قبلم «دکاپو» نامزد جایزه اسکار شده بود. آن‌ها از من می‌خواستند فیلمی بسازم که نمی‌خواستم بسازم. وقتی که پیشنهاد ساختن نبرد الجزیره را دادم، گفتند: نه، تو دیوانه‌ای. خیال می‌کنی ایتالیایی‌ها به فقه سیاهان اهمیت می‌دهند؟ جواب دادم که آن‌ها سیاه نیستند - و درست نیست که ایتالیایی‌ها به این قضیه علاقه‌مند نیستند. این خیلی به ما شبیه است. دست آخر هیچ‌کس نمی‌خواست تهیه‌شان کند. تهیه‌کننده‌ها هم‌عشان می‌گفتند: اجازه داری هر کار می‌خواهی بکنی ولی این فیلم اصلاً و لیداً یک تهیه‌کننده حتی پرسند مگر مقرر خورده که تهیه‌کننده فیلمی بشود که هیچ‌کس هرگز آن را

از زیر چادر
 (می‌خندد) بله!
 آیا در مورد وضعیت فعلی الجزایر درمستندتان به نتیجه سیاسی رسیدید؟
 من اطمینانی به دیدگاه خود ندارم. چون برخورد آدم در ۶ روز سرسری است. من با رئیس جمهور الجزایر - در فیلم - صحبت کردم و او چیزهای بسیار مؤثری گفت. چون یک ماه بعد گذشته شد، ما نمی‌دانستیم به دست کی. او گفت نمی‌دانم می‌توانم وظیفه‌ام را به انجام برسانم و الجزایر را به مسیر درست بکشانم. اما اگر هم نتوانم، مردم الجزایر - و جوانان - بسیار به جوانان تکیه می‌کنند - آن توان را دارند که باز را به مقصد برسانند.

نخواهد دید. من از این تهیه‌کننده حداقل مبلغ را درخواست کردم. مبلغی بسیار ناچیز. پولی که فیلم در کمتر از ۲۰ روز نمایش به دست آورد. دست آخر تصمیم گرفتیم یک‌جور تعاونی درست کنیم و هر کس مقداری پول بگذارد. - کارگردان و فیلمنامه‌نویس. - و بالاخره خودمان پول را جور کردیم. برای این‌که سرخی دست‌تان بدهم که این پول چقدر کم بود ما بدون منشی شخصی به الجزیره رفتیم. هر چند که این سمت برای تلاوم و برداشتهای دوباره ضروری است. بانه خودمان فرار گذاشتیم که خانم ای آقای پیدا کنیم و دانش بدهیم که چهطور این کار را بکنند. اما بعد از دو سه روز چنان هرج و مرج و بلبشویی پدید آمد که مجبور شدیم یک خانم منشی صحنه واقعی از ایتالیا بیآوریم. گرچه یک شامی برای این کار نداشتیم. الجزایری‌ها هم از ما به شدت حمایت می‌کردند. مثلاً مجوز عبور از خیابان‌ها بسیار راحت به دست آمد. و مخارج دیگر هم کمتر از حد

فیلم است. آلبو موریکونه جوان بود، چندین و چند هفته تمهادهایی برایش می‌آورد که دوستش نداشت و من تمهادهایی را که ساخته بودم برایش می‌بردم با بهتر بگویم با سوت می‌زدم یا روی پیانو می‌زدم که او هم آن‌ها را دوست نداشت. دست آخر بعد از چندین و چند هفته که نتوانسته بودیم سر موسیقی به توافق برسیم یک شب سه تم اصلی به ذهنم رسید. آن‌ها را روی یک ضبط صوت کوچک ضبط کردم و صبح روز بعد ساعت ۷/۵ با خوشحالی آلبو را بیدار کردم و گفتم: چیزی پیدا کرده‌ام که حتی تو حوشات می‌آید. گفت که ادامه بدهم. در همین حیص و بعص تنها را با سوت می‌زدم که یادمان نماند و سوت‌زنان از ۵ طبقه بالا رفته که پیش آلبو ببرم. وقتی که وارد شدیم، آلبو گفت: «بیش از این‌که چیزهایی را که ضبط کردی بخش کنی، می‌خواهم به این سه تم اصلی که امروز صبح به ذهنم رسید گوش بدهی.» پشت پیانو نشست و درست همانی را که من

آلبو موریکونه جوان بود

چندین و چند هفته تمهادهایی برایش می‌آورد که دوستش نداشت

و من تمهادهایی را که ساخته بودم برایش می‌بردم یا بهتر بگویم با سوت می‌زدم یا روی پیانو می‌زدم که او هم آن‌ها را دوست نداشت

دست آخر بعد از چندین و چند هفته که نتوانسته بودیم سر موسیقی به توافق برسیم یک شب سه تم اصلی به ذهنم رسید



ضبط کرده بودم. زد. عضلات صورتش اصلاً نشان نمی‌داد که می‌خواهد خرم کند. بعد گفتند بعد از یک ماه رز و بدل گرفتن فکر طبیعی است که ما روی یک طول موج قرار بگیریم. پرسیدیم طول موج؟ این همان نت است. طول موج نیست. او چیزی نگفت. بعد روزی که ما شیر طلایی (جشنواره) ونیز را برای این فیلم بردیم، از موریکونه پرسیدیم. چرا اسم کارگردان جزء آهنگسازان آمده است. او توضیح داد. آن روز صبح، جیلو در حالی که از بلعها بالا می‌آمد، موتیف و تم خودش را با سوت می‌زد. وقتی که وارد شده گفتم. نگاه کن و گوش بده. و بعد تمهای او را زدم. جیلو حیرت کرد. واقعاً نمی‌دانست که چهطور چنین چیزی امکان‌پذیر است. اما من به او چیزی نگفتم. خجالتش را صفا کردم و قضیه را به او گفتم. و گفتم: «اگر ما جایزه ونیز را بردیم به او می‌گوییم در کنفرانس مطبوعاتی شیر طلایی آلبو این توضیح را داد و تأثیر بسیاری داشت و همه خندیدند. شاعر در نهضت مقاومت ضد فاشیست بودید. تجربیات‌تان در ساخت فیلم کمک‌تان کرد؟»

بله. البته بعضی جزئیات در هر درگیری مخفی بسیار شبیه به هم هستند. مقاومت علیه فاشیسم چه در پاریس یا رم، و نبرد علیه اشغال مستعمره فرانسه در الجزایر مسایل مشابهی دارد و از تکنیکهای مشابهی استفاده می‌شود. لذا تجربیاتی من بسیار پندر خورد و برایش بسیار راحت و طبیعی بود که تصور کنم در چنین شرایطی کار کرده‌ام. مردم آکازای الجزایر هم کمک زیادی به من کردند. بخش بسیار بسیار فیزیشین شهر که اطراف کوه‌های تنگ ساخته شده، تا بتواند جزئیات واقعی را که سرشان آمده بارگو کنند. دست‌های من را می‌بوسیدند. درست مثل این‌که از ارتش امریکا و متحدانش حرف می‌زنیم که همین کار را در



معمول بود.

غیر از ژان مارتن Jean Martin که نقش کنتل ماتیو را بازی می‌کرد بازیگر حرفه‌ای دیگری در فیلم نبود. می‌شود توضیح بدهید که چهطور الجزایری‌ها را برای فیلم انتخاب کردید و دنبال چه خصوصیتی بودید؟

حتی ژان مارتن یک بازیگر شهرستانی درجه دو فرشته بود. من او را انتخاب کردم چون از ظاهر و چهره‌اش خیلی خوشم می‌آمد. این کاری است که همیشه در فیلم‌ها می‌کنم. برای من شباهتهای ظاهری شخصی که انتخاب می‌کنم خیلی مهم‌تر است تا توانایی یا هوشمندی او. البته اگر من بازیگری پیدا کنم که بسیار خوب باشد و شباهت به کسی داشته باشد که من می‌خواهم خوشحال می‌شوم. هر چند، ترجیح می‌دهم چندین و چند ساعت وقتش را با یک غیرحرفه‌ای همد بدهم. برای من شبیه نقاشی است که باید رنگ‌های درست را در ذهن داشته باشد. این حیاتی است. لذا برای تهیه نبرد الجزیره به ایتالیا و فرانسه رفتیم و چهره‌هایی یافتیم که مطابق نظرم بود.

فیلمبرداری چقدر طول کشید؟

چهار ماه و سه روز کم، چون هم‌مان به صورت تعاونی کار می‌کردیم دقیقاً می‌دانستیم که وقت چقدر برامان ارزش دارد.

می‌شود بگویید که موسیقی فیلم چهطور جان گرفت؟

دانشش مفصل اما بسیار جالب است. می‌خواهم بگویم که من موسیقی را بیشتر از سینما دوست دارم. در واقع یک مایه تأسیف در زندگی من این است که اوضاع مالی خراب‌دام مانع تحضیلات من در کنسرواتوار موسیقی کلاسیک شد، که خیالش را داشتیم. گفتم که موسیقی را دوست دارم که عنصر اساسی ساخت

اولیل در طول فیلمبرداری مارلون بسیار باگشت بود اما پس از چند روز ناامید و خسته شد. از یک صحنه ۲۱ بار فیلم گرفتیم. براندو چنان عصبانی شد که خط از دماغش بیرون می‌آمد.

سر مارکز چه آمد؟

بعدها در دو فیلم ظاهر شد و بسیار بد بازی کرد. اما مثل دهاتی پولدار برگشت و تعداد زیادی گاؤ خرید.

بعد از نبرد الجزیره شما بسوزان را ساختید. کار کردن با مارلون براندو چه طور بود؟
براندو نابغه واقعی سینما است و شاید یکی از عالی‌ترین هنرمندان فیلم باشد اما در عین حال آدم دمدمی مزاج و بد خلقی است. مثل اسب مسابقه بسیار حساس است. هر چند کار کردن با او مشکل است، خیلی هم حرفه‌ای است و دست آخر همان کاری را می‌کند که از او خواسته‌اند. در طول تهیه فیلم بسوزان وضع بسیار

عراق انجام می‌دهند. محاصره جمعی، شکنجه و ترور - که شما آن را در فیلم‌تان درآماه‌یزه کرده‌اید. می‌شود بگویید که نظر تان راجع به این اشغال چیست؟

من با حضور اجنبی در هر کشور و به هر شکلی بعثت مخالفم. عراق باید استقلال کامل داشته باشد. صحنه‌ای در نبرد الجزیره هست که شباهت بسیار به وضعیت عراقی‌ها دارد. در یک صحنه چند روزنامه‌نگار از بن سهدی، یکی از رهبران مقاومت، می‌پرسند: فکر می‌کنید سازمان الجزایری FLN (جنبه رهایی‌بخش الجزایر) می‌تواند ارتش مقتدر فرانسوی را شکست بدهد؟ او جواب می‌دهد. نه، اما فکر می‌کنم برای فرانسه سخت‌تر است که مسیر تاریخ را برگرداند. هر چند الجزایر و عراق با هم تفاوت دارند. این حرف‌ها به اوضاع عراق می‌خورد. دست آخر، عراق و تمام کشورهای دیگر که درگیر مصیبت و تجاوز و قربانی شدن و نبرد علیه اشغال‌گردد. در دفاع از استقلال خود موفق خواهند شد. بنابراین در



در کلمبیا و در جریان گرشی

برای پیدا کردن جنگلی برای سوزاندن، با جیب به مناطق دور دست وحشی رفتیم تا این‌که این روستایی اسپ سوار را دیدیم همان جهرهای بوده که چهار ماه دنیالش بودم اما او به جای آمدن پیش من، فرار کرد! از رئیس قبیله خواستیم که دستور بدهد طبل بزنند

بفرنجی پیش آمد. هنگام جنگ و جدل بود، به طوری که در آخرین ماه فیلمبرداری اوضاع چنان متشنج شد که مارلون و من با هم حرف نمی‌زدیم. از طریق دستیارم به او دستور می‌دادم که می‌خواهم چه کار بکنند. در پایان فیلم حتی با هم دست ندادیم و حداقلی نگردیم. اوضاع این‌طور بود. هر چند، بعدها روزگمان دوباره خوب شد. در واقع، یک سال و نیم بعد از بسوزان او مرا خواست فیلمی راجع به حقوق سرخ‌پوستان آمریکا بسازد و پرسید که آیا می‌توانم چنین کاری بکنم. وقتی به او گفتم: هیس تو دیوانه‌تر از آنی هستی که فکر می‌کردم معلوم است که نه شخصیت تو تغییر کرده و نه شخصیت من پس اگر بخواهیم فیلمی بسازیم بعد از سه روز دوباره دعوا راه می‌تازیم. و او گفت: نه، نه، من به دلایل سیاسی و اخلاقی واقعاً چنین خیالی ندارم. فکر می‌کنم تو برای ساختن این فیلم بسیار مناسبی و می‌خواهم این کار را بکنی. بعد من گفتم: بیستم چه پیش می‌آید اما بعد درخواست کردم که دست‌کم به مدت ۲۰ روز یا یک ماه در یک قرارگاه سرخ‌پوستان زندگی کنم تا بفهمم چه طور حرف می‌زنند و زندگی می‌کنند... و او موافقت کرد و من حدود یک ماه در قرارگاه بودم که فوق‌العاده محقر بود. قیلمنامه بسیار قوی داشت که ابی Abby Mann نوشته بود و برای ساختن‌ش من تجربه عالی ۲۰ روز زندگی در کلبه‌های در قرارگاه اوگلائی داگوانای جنوبی مجاور بودند. Wounded Knee را به دست آوردم. من آن آدم‌ها را که نسبت به مسائل سیاسی بسیار تیز بودند، دوست دارم. بسیار هم فقیر بودند. با وجود این، وقتی که از آن‌جا رفته دهنه‌های با روکش کانذی به من دادند. توی هواییما بارش کردم و فهمیدم که یکی از پتوهای تخت خواب است. خیلی تکان دهنده بود. تجربه بسیار جالبی بود. متأسفانه به دلایلی که از

بلند مدت فکر می‌کنم عراق دیر یا زود کشور آزادی خواهد شد. امیدوارم این اتفاق بیفتد. زیرا خود به خود تضمینی نیست. اطلاعات تازه در مورد شکنجه زندانیان عراقی به‌دست امریکاییان دلیلی محکم‌تری است به نفع کسانی که اشغال را ناعادلانه و غیر قانونی می‌دانند. و یا همان باشد که فقط از شکنجه‌هایی حرف می‌زنیم که افشا شده‌است.

نظر شما درباره درگیری ارتش ایتالیا در عراق چیست؟

بعثت مخالفم.

می‌شود از بازیگرانی عالی‌تان در بسوزان بگویید. از خوزه دیولوس نایازوگر به

نفس رهبر چریک‌های گارتیب در مقابل مارلون براندو.
ممبیتی بود؛ یونایتد آرٹیزستز می‌خواست که من از سبختی یونانی استفاده کنم. من نمی‌خواستیم. گرچه بازی‌اش را دوست دارم، اما چهارماه سرکش نبود. بعد برای پیدا کردن بازیگر سیاه‌پوست به تئاترهای نیمه حرفه‌ای رفته. آدم مناسبی پیدا نکردم. در کلمبیا و در جریان گردشی برای پیدا کردن جنگلی برای سوزاندن، با جیب به مناطق دور دست وحشی رفتیم. تا این‌که این روستایی اسپ سوار را دیدیم. همان جهرهای بود که چهار ماه دنیالش بودم. اما او به جای آمدن پیش من، فرار کرد. او بسیار گرم بود و وقتی که گفتم متأسفم، ما باید این آدم را پیدا کنیم. آدم‌های دور و بر من عصبانی شدند. ما از رئیس قبیله خواستیم که دستور بدهد طبل بزنند... همه آدم‌ها جمع شدند، به اضافه این مرد، لاریستو مارکز Evaristo Marquez. او به عرش فیلم ندیده بود اما پول را می‌شناخت. گفت: باشد... من به مارلون در جزیره‌اش تلفن زدم. گفت: «مهر تو قبول داری من حرفی ندارم، ما فهمیدیم که مارکز بسیار خوش عکس است، اما بعد پناه بر خدا!



شما تا سال ۱۹۵۶ عضو PCI (حزب کمونیست ایتالیا) بودید. چرا از آن بریدید؟
 به خاطر محارستان نبود، بلکه چون با تمرکزگرایی دموکراتیک موافق نبودم
 ترکش کردم دستکم شکل‌های تشکیلاتی‌شان خیلی خشک است. به علاوه، من
 چیزها کردم و نه ضمن چیزگرایم.
شما خودتان را سوسیالیست می‌دانید؟
 حتماً من دلبستگی شدیدی به سوسیالیسم و ایده‌های مترقی آن دارم.
به کارگردانان امروز چه توصیه‌ای می‌کنید؟
 می‌گویم شهامت‌تان را حفظ کنید، ولو سخت باشد چون در دراز مدت به تمام
 دردمندهای ما می‌آورد. وقتی نقشه چیزی را کشیدید و به آن دست یافتید
 همیشه ده برابر نصیب می‌برید و رضایت بیش‌تری کسب می‌کنید تا فیلمی
 بسازید که شوق و شوقی برایش ندارید. می‌گویم معلوم باشید پادشاهی‌تان را
 می‌گیرید.

دست من و مارلون چارچوید فیلم هرگز ساخته نشد. هر چند بسیار خوشحالم
 که یک ماه زندگی با سرخ‌بوستان اسوه را در داکوئای جنوبی تجربه کردم
چرا فیلم ساخته نشد؟
 خیال می‌کنم براندو حق نظارت بر فیلم را به سرخ‌بوستان واگذار کرده بود
 (می‌خندد). اگر نفع‌های مثل براندو داشته باشی، اگر نفع‌های مثل براندو را انتخاب
 کنی، باید جایی را برای خلاقیت‌ش بگذاری... هر چند نه آن قدر که از حد و
 حدود فیلم‌نامه خارج شود. با این وصف، او برای من بزرگ‌ترین بازیگر فیلم در
 سینما است و انسان بسیار عمیق و دلچسبی است. فقط یک کمی خجل است
 (می‌خندد). این را ببینید.
وقتی که شما فیلم نبرد الجزیره و بسوزان را ساختید فیلمسازان چه‌گرایی بودند
که فیلم‌هایی با مضمون‌های ضدامپریالیستی می‌ساختند. فکر می‌کنید چرا شمار
کارگردان‌هایی که امروزه با این موضوعات کارکنند این قدر کم شده؟

متأسفانه ضوابط فیلم‌سازی به نسبت ۲۰، ۲۰۰، ۳۰ سال پیش به نحو
 وحشتناکی نزول کرده فیلمسازان علاقه کم‌تری به سیاست نشان می‌دهند، به
 عادت دیگر، نسبت به مسائل دیگران علاقه کم‌تری هست. این نکته از این‌جا
 مشخص می‌شود که تهیه‌کنندگانی که بیش‌تر موضوعات خاصی را می‌پذیرفتند
 دیگر علاقایی به آن موضوعات ندارند زیرا فکر می‌کنند مردم علاقایی ندارند.
 برای کارگردان‌ها موضوع کمی فرق می‌کند چون منافع‌شان کاملاً اقتصادی نیست
 بلکه سیاسی و اخلاقی است. آدم‌هایی هستند که می‌خواهند فیلم‌هایی جدی
 بسازند، اما مشکل پیدا کردن تهیه‌کننده را دارند. متأسفانه سطح منافع سیاسی
 در رسانه‌ها و بین اروپایی‌ها کاهش یافته‌است.

• **flattiners** کسی که از لحاظ پزشکی مدت کوتاهی می‌میرد و دوباره به زندگی
 برمی‌گردد.